

مجموعه‌ی

داستان‌ها و یادنوشت‌ها

سیمین بهبهانی



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۱

فهرست

کتاب اول. آن مرد، مرد همراهم

- یادداشت..... ۱۳
- به یاد منوچهر کوشیار..... ۱۵
۱. سالار قصه‌ی من..... ۱۷
۲. افتاده بود مرد..... ۴۱

کتاب دوم. با قلب خود چه خریدم؟

۱. از روز و روزگارم..... ۷۳
۲. نقلی بگویی..... ۸۱
- عشق را می‌کشتند..... ۸۱
- حمله‌مان از باد..... ۸۶
- جهان و کار جهان..... ۹۵
- عروسک کهنه‌یی..... ۱۰۶
- بذلِ مدّت..... ۱۱۱
- سیب سرخی که لک برداشت..... ۱۳۲
- فنجان چهل سال پیش..... ۱۴۰
- در هنگامه‌ی خروسخوان..... ۱۴۸
- جنتِ الملوک..... ۱۵۷
- در حلقه‌ی کیمیا و زنجیر..... ۱۷۵

۱۸۶	نقشی بساز
۱۸۶	حقیقت من و بی بی
۱۹۴	ای رنگ‌ها! به شما محتاجم
۱۹۸	پری زاد من و ترنج چوبینش
۲۰۳	از غروب تا غروب
۲۱۶	آن سوی کتیبه
۲۲۶	هیاهوی بسیار بر سر هیچ

کتاب سوم. کلید و خنجر

۲۳۷	۱. حسب حال
۲۳۷	جینی که من بودم
۲۵۳	۲. قصه‌ها و غصه‌ها
۲۵۳	اکرم کوتوله
۲۶۳	اصل ژاپنی
۲۶۸	مریخ
۲۷۰	سنگ را آرام‌تر بگذارید
۲۸۰	زنی سبک‌تر از هوا
۲۸۹	طوطی
۲۹۸	یک دل نه، صد دل
۳۰۳	۳. شو بار سفر بند که
۳۰۳	خانه خالی ست
۳۰۷	۴. یادگزاره‌ها
۳۰۷	برای چه می نویسم؟
۳۰۹	زن، شگفتی عظیم خلقت
۳۱۱	گل‌ها همه سرخ‌اند
۳۱۴	پویش و رویش

کتاب چهارم. یادها و فریادها

۳۱۹	۱. از کودکی تا
۳۳۱	تا آن سوی دیار
۳۳۵	مبادا جنگ!
۳۳۹	دلی به وسعت دریا
۳۴۳	یاد پدر
۳۴۹	از دروغ تا شعر!
۳۵۲	عصر پنجشنبه و یاد ایام
۳۵۴	بزغاله‌ی سیاه من
۳۶۱	جایزه
۳۶۴	مادر سید کلو و ابیده!
۳۷۱	دوباره می‌سازیمش
۳۷۳	چرا دست روی دست گذاشته‌ایم؟
۳۷۷	سخنرانی در دانشگاه استنفورد
۳۸۵	بیضایی در ملتقای نور و کلام
۳۸۸	شهسواری بود آن بازی‌ساز
۳۹۱	ایستادن در خاموشی
۳۹۳	شعر ایرانی
۳۹۵	بیان عشق
۴۰۰	ای بسا آرزو که
۴۰۵	و چگونه پدید آمد
۴۰۸	گپ و گفتی دوستانه با فرزند
۴۱۱	در هنگامه‌ی ناچاری و درماندگی
۴۱۳	پیامی برای سمینار ایرانیان مقیم اروپا

کتاب پنجم. فرافکنی‌ها

۴۱۷	بحثی درباره‌ی این کتاب
۴۲۴	رستاخیز غزل
۴۲۶	درباره‌ی اوزان غزل‌های این کتاب
۴۳۰	با شعر و زیستن
۴۴۰	مکن به نامه سیاهی ملامت من مست!
۴۴۵	خزینه‌داری‌ی میراث‌خوارگان
۴۷۸	تا دامنه‌ی عمر
۴۸۷	یک دریچه آزادی
۴۸۹	تکا پویی بر کرانه‌ی راه

کتاب ششم. گزینیه‌ی از بازمانده‌ها

۴۹۷	نامه‌یی به منصور اوجی
۵۰۱	شکوه‌واره‌یی از احوال خود و کشور
۵۰۵	یک خاطره از سلمان شهر
۵۰۸	از من همین فریاد برمی‌آید و بس!
۵۱۰	یاران پُرمهر
۵۱۲	ستاره خانم عزیز
۵۱۳	دست من است که فراز آورده‌ام
۵۱۴	تاج و تاراج
۵۱۶	باز هم
۵۱۷	بگو که خواهی ایستاد
۵۱۸	بختک سیاه
۵۲۰	دوست عزیز از مرگ آتشی می‌پرسی
۵۲۱	بحثی که تمام نمی‌شود
۵۲۴	دفاعی نه‌چندان لازم

۵۲۹	با یاد پروین
۵۳۴	برو به سلامت!
۵۴۱	شعر زن و مرد
۵۴۳	چنین است و نه جز این!
۵۴۵	چند رؤیا و چند بیداری
۵۵۱	نگاهی به چند شعر
۵۵۹	در همین هشتمین دهه‌ی عمر
۵۶۵	در ملتقای حس و کلام

کتاب اول

آن مرد، مرد همراهم

یادداشت

نازنین دوستم، خانم سیمین دانشور، در روزهای خودباختگی‌ی من، نگران حالم بود (و او نگران حال همه‌ی اهل قلم است): مرا، در هنگامه‌ی از دست دادن آن «همراه»، از پای‌نشسته و ناتوان یافته بود. در یک گفت‌وگوی تلفنی به من چنین گفت: «سیمین عزیز، سرت سلامت، غمت کم و شعرت — مثل همیشه — در اوج باد! که این تسلا‌ی تو و ماست، و منوچهر هم همین را می‌خواست.»

می‌دانستم که می‌خواست بار دیگر با قلم آشتی دهم — و توانسته بود: نه آن روز، که روز دیگر قلم برداشتم و به سادگی نوشتم آن‌چه در بخش نخست این دفتر می‌خوانید. اگر پریشان نوشتم، از آن است که پریشان بودم، و...

فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت.

همه نیاز به نوشتن بود و بس.

بخش دوم را، اما، دو ماهی مانده به «روز واقعه» نوشته بودم — تا آن‌جا که مرد به جست‌وجوی آتش رفت. وقتی دوباره خواندمش، گفتم:

آتش طورکجا، موعد دیدار کجاست؟

و بر آن افزودم: «افتاده بود مرد...» و دریافتم که نوشته پایان گرفته است
پیش از آن که من به «پایان» اندیشیده باشم.

زمستان ۱۳۴۳

تساوی

تساوی را در هر دو عالم می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم.

تساوی را در هر دو عالم می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم.

تساوی را در هر دو عالم می بینیم.

تساوی را در هر دو عالم می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم.

تساوی را در هر دو عالم می بینیم. در عالم انسانی، تساوی را در هر دو جنس می بینیم. در عالم طبیعت، تساوی را در هر دو جنس می بینیم.

تساوی را در هر دو عالم می بینیم.

۱. سالار قصه ی من

به یاد منوچهر کوشیار

که مهربان بود و یار
روحی به پاکی ی آسمان داشت
و دلی به بزرگی دریای —

این را گواه منم.

پاکدامن بود و حق گزار
در دوستی، از خود گذشته و استوار —

این را گواه یارانند.

پرورده ی پدر و مادری نجیب و فرزانه بود

و عاشق وار

کسان و بستگان را دوست می داشت —

این را گواه عزیزانند.